

## دزیره

۴



ایرج پزشکزاد در کنار نوشتن، مترجمی توانمند نیز بود. رمان «دزیره» از ترجمه‌های اوست؛ رمانی نوشته آن ماری سلینکو که اولین بار در سال ۱۹۵۱ به انتشار رسید. این داستان جذاب و احساس برانگیز، مخاطبان را به درون دنیای شخصی ناپلئون جوان و خانواده‌اش می‌برد. دزیره، که شیفته ناپلئون شده، با پیشنهاد ازدواج این افسر جوان مواجه می‌شود. اما اتفاقات به گونه‌ای رقم می‌خورند که ناپلئون مجبور می‌شود به پاریس برود؛ شهری که در آن با همسر آینده‌اش، ژوزفین، آشنا می‌شود.

## زندانی کازابلانکا

۴



«زندانی کازابلانکا» از دیگر ترجمه‌های ایرج پزشکزاد است. موریس دوکبرا، نویسنده شهیر فرانسوی در فاصله جنگ‌های جهانی اول و دوم بود. کتاب‌های او به ۷۷ زبان ترجمه شده‌اند. داستان «زندانی کازابلانکا» در مورد زنی انگلیسی است به نام مادام لیدیا که در محله ممنوعه زندگی می‌کند که از حدود متعارفی پایش را بیرون گذاشته و از آداب و مقرراتی که جامعه برای هر دسته از مردم معین کرده، پیروی نمی‌کند.

## شوایک؛ سرباز پاکدل

۶



«شوایک؛ سرباز پاکدل» که ایرج پزشکزاد متأثر از آن در نوشتن شاهکارش «دایی جان ناپلئون» بود، از ترجمه‌های مهم او به شمار می‌رود. یاروسلاو هاشک، نویسنده فقید چک، در این شاهکار، از طریق آمیختن بازی‌های کلامی شگفت‌انگیز با طنزی گزنده و طعنه‌زنده، تصویری حیرت‌آور از بیهودگی و پوچی جنگ را به مخاطب ارائه می‌کند. شوایک با شروع جنگ جهانی اول به وفادارترین سرباز اهل چک در ارتش اتریش تبدیل می‌شود.

جان خائن، جاسوس و بیگانه دیده می‌شود. این نوع نگاه تقابل میان سنت و مدرنیته را پررنگ می‌سازد که در حقیقت دغدغه دوران معاصر بوده است.

پرچمدار سنت خود دایی جان است که به مذهب و رسوم سنتی احترام می‌گذارد و سعی در حفظ و اجرای آنها دارد و در مقابل آقا جان و اسدالله میرزا قرار می‌گیرند که پایبند باورهای سنتی نیستند. اسدالله میرزا، برادر کوچک دایی جان، شخصیت متجددی دارد که زبان خارجه می‌داند و بر نسبت‌نامه اشرافی دایی جان پوزخند می‌زند و بزرگ‌زادگی خانواده را به تمسخر می‌گیرد: «اینها هم طوری از مرحوم آقای بزرگ حرف می‌زنند که انگار ویکتور هوگو یا گاریبالدی بوده است، تو اصلاً می‌دانی که این مرحوم آقای بزرگ کی بوده است؟! پدر آقای بزرگ که زمان محمدشاه و ناصرالدین شاه معمارباشی بوده از پول خشت و آجر مردم به نان و آبی رسیده بود. یک روز پانصد تومان پیشکش برای ناصرالدین شاه فرستاد و آن وقت ناصرالدین شاه به خودش یک لقب هفت سیلابی داده که یک‌باره معمارباشی شد مثلاً استسقا السلطنه و پسرش هم یعنی مرحوم آقای بزرگ که پول را توی سینی نقره به حضور ناصرالدین شاه برده بود، یک لقب شش سیلابی گرفت مثلاً استفسارالملک. بعد اینها یک‌باره از امروز به فردا شدند جز آریستوکراسی این مملکت.» اسدالله میرزا از لحاظ شخصیتی بی‌قیدوبند و یک دون‌ژوان ایرانی است با خلق و خوی دیونیسوسی که طرفدار لذت و خوشگذرانی‌های هرمنی است. او ظاهری جذاب و کاریزماتیک به ویژه برای زنان دارد که آنها را با زبان خوش و ظاهر آراسته‌اش جذب و اغوا می‌کند. اسدالله میرزا که شاید یکی از محبوب‌ترین شخصیت‌های خلق شده پزشکزاد باشد، علاقه‌ای به روابط بلندمدت و متعهد نشان نمی‌دهد! رگ روانکاوانه داستان علت این سرخوردگی اخلاقی را در شکست عاطفی اسدالله و خیانتی که او در گذشته تجربه کرده، دنبال می‌کند. او یک مرد دیونیسوسی با احساسات متناقض است؛ سرخوش مانند هرمس و غمگین مثل هادس. طنز و شوخی‌های رمان اغلب جنسیتی هستند، اما رمان به هیچ وجه در گودال یک هزل مبتذل سقوط نمی‌کند و خواننده را حین خنداندن به فکر وامی‌دارد و حتی در موقعیت‌های متفاوتی حسِ ترحم و رقت را هم در او برمی‌انگیزد.

با وجود اینکه بیش از نیم قرن است که از نگارش «دایی جان ناپلئون» می‌گذرد، هنوز رمان مطایبه‌آمیزی نظیر این کتاب در ادبیات ما خلق نشده است. و هم‌چنان این رمان با شخصیت‌های دوست‌داشتنی و ماندگار در حافظه جمعی ایرانیان مانده است: سعید با جمله معروفش: «من یک روز گرم تابستان، دقیقاً یک سیزده مرداد، حدود ساعت سه‌ربع کم بعدازظهر، عاشق شدم.»، دایی جان ناپلئون با عبارت ماندگار «کار، کار انگلیسی‌ها است»، اسدالله میرزا با طنز «سافرانسیسکو» گفتنش، مش قاسم با دیالوگ شیرین «دروغ چرا، تا قبر آآ...» و شخصیت‌های دیگری چون اسپیران غیاث‌آبادی، شیرعلی قصاب، دوستعلی خان و... که هر کدام در جای خود، یک طبقه از جامعه ایرانی، به بیانی دیگر، یکی از ما را، نمایندگی می‌کردند و همچنان تصویری کامل از جامعه امروز ایران هستند.

خطاها و مشکلات خانواده هستند. «کار، کار انگلیسی‌هاست.» آنها حتی در مسئله بارداری قمر، دختر شیرین عقل خانواده، هم بی‌تردید دست داشته‌اند. در جواب اسدالله میرزا که این چنین فکر نمی‌کند، دایی جان می‌گوید: «مزخرف نگو، سفسطه هم نکن! تو هنوز خیلی مانده تا از حیل‌ه این گرگ پیر سر در بیاوری.» ترس و توهم دایی جان شکل بیمارگونه پارانویا و فوبیای انگلیسی‌هراسی به خود می‌گیرد و تا جایی پیش می‌رود که تصور می‌کند شوهر خواهرش، آقا جان سعید، مدام نقشه نابودی او را می‌کشد و به هم‌دستی انگلیسی‌ها علیه او توطئه می‌کند. سعید می‌گوید: «روابط دایی جان ناپلئون با آقا جان در وضع غریبی بود. به ظاهر در کمال صلح و صفا بودند و حتی دایی جان بیش از سابق به آقا جان نزدیک شده بود و هیچ‌کس را به اندازه او به خود راه نمی‌داد، ولی شک و تردید من درباره حسن نیت و صداقت آقا جان روزبه‌روز بیشتر شده بود.»

در پیچ‌وتاب این جدال میان اشرافیت و بورژوازی، کشمکش سنت و مدرنیته هم به چشم می‌آید. «دواخانه آقا جان که قبل از آن واقعه نه‌تنها در محله ما، بلکه در یک قسمت شهر مهم‌ترین و معتبرترین دواخانه بود و عایدات سرشاری داشت بعد از واقعه تکفیر آقای دواساز مباشر دواخانه از طرف آقای آسید ابوالقاسم که به تحریک دایی جان صورت گرفت، به کلی از رونق افتاد...» چنان‌چه پیشتر اشاره شد، رمان منعکس‌کننده ساختارهای اجتماعی است و دایی جان ناپلئون به نمایندگی سنت و فنودالیزم در جدال با مدرنیته و بورژوازی مدافع آن است. دایی جان مانند هر اشرافی خودشیفته و جدایافته‌ای از رعایا و همچنین اقوام و اطرافیان توقع تعریف و تمجید دارد. مش قاسم، دستیار و پیشکار دایی جان، نماینده رعیت‌ها است که قصه‌ها و دروغ‌های حاصل از توهم دایی جان را تایید و بر آنها تاکید می‌کند. در معرفی او سعید می‌گوید: «ما از اینکه مش قاسم از چه موقعی نوکر دایی جان بود چیز درستی نمی‌دانستیم، ولی آنچه به مرور دانستیم، این بود که اولاً مش قاسم از وقتی به خدمت دایی جان وارد شده بود که دایی جان از ماموریت شهرستان‌ها به تهران برگشته بود. ثانیاً مش قاسم مدل کوچک شخصیت دایی جان بود. تخیل او مثل تخیل دایی جان زیاد کار می‌کرد... جزئیات جنگ‌های خیالی کازرون و ممسنی و غیره را که از خود دایی جان شنیده بود، خوب به خاطر سپرده بود و گاهی حین حکایت واقعه کمکش می‌کرد.» دایی جان ناپلئون و مش قاسم وفادارش را می‌توان با دون کیشوت و سانچوپانزا مقایسه کرد. از دیگر شخصیت‌هایی که در طبقه رعیت قرار گرفته‌اند، می‌توان به نوکران، کلفت‌ها و گماشته‌ها، خمیرگیر، واکسی، میراب، کارمندان عادی و نیز شیرعلی قصاب اشاره کرد. طاهره، زن شیرعلی و همچنین اختر خواهر اسپیران غیاث‌آبادی به صورت زنان بدنام ظاهر می‌شوند و ازدواج اسپیران غیاث‌آبادی با یکی از دختران خاندان در نقد و هزل اشرافیت به نظر می‌رسد. آقا جان می‌گوید: «خیلی قشنگ شد. عصاره اشرافیت مملکت در بغل اسپیران غیاث‌آبادی. الحمدلله از ما غیراشرافی‌تر پیدا کردند، مبارک‌شان باشد.» آقا جان دیگر شخصیت اصلی داستان، نماینده خرده‌بورژوازی است که گرچه متمول و ثروتمند است، ولیکن اسم و رسم اشرافی ندارد و همیشه در چشم دایی



«دایی جان ناپلئون» رمانی در ژانر بلوغ است. به سیاق این سبک، شخصیت اصلی دوران بلوغ خویش را می‌گذراند و درگیر مشکلات و بحران گذر از نوجوانی به جوانی است. سعید راوی اول شخص داستان، جوان بی‌تجربه و عاشقی است که در تاروپود عشق لیلی‌اش گرفتار آمده و از شخصیت‌های دیگر راهنمایی و کمک می‌خواهد